

لوح مریم ۳

حضرت بهاء الله

اصلی فارسی



لوح مریم (۳) - من آثار حضرت بهاء الله - ایام تسعه، إشراق خاوری،

صفحه ۳۶۶

﴿ هُوَ الْمَحْزُونُ فِي حُرْنِي ﴾

ای مریم مظلومیتم مظلومیتم اسم اولم را از لوح امکان محو نموده و از سحاب قضا امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مبین باریده اخراج از وطن سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از دیارم علّتی جز رضای مقصود نه در موارد قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت در ظهورات فضلیّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیه شعله فروزنده شئونات قدرتم سبب حسد اعدا شد و پروزات حکمتم علّت غلّ اولی البغضا هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براحه از فراش سر بر نداشتم قسم بجمال حقّ که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سرادق عصمت گریان است و انفس عزّت در مکن رفعت نالان و یشهد بذلک لسان صدق منیع ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لا یحیی بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعداء بغلّ احباء مبتلا گشتیم و بعد الله یعلّم ما ورد علیّ تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصرهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کرتم خون دل بباریدند با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عرا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقلّ از ما سوی الله احترام جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره در نفسم مقصود است لا غیر تالله حملت ما لا یجمله الأبحار و لا الأمواج و لا الأثمار و لا ما کان و لا ما یكون در این مدّت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفساری از



ORIGINAL



AUDIO

این امر ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض فو الله نفسی فی سَفَری لیکون خیراً من عبادَةِ الثَّقَلین با اینکه آن هجرت حجتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید بی بصر از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظلّ از مُظَلّ چه ادراک نماید و مشتی گل از لطیفه دل چه فهم کند تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دسته مکاتیب از همه جا و همه کس در جستجو افتادند و در کهف جبلی نشان از این بی نشان یافتند و اِنَّهٗ لَهَادِی کَلِّشِی الی صراطِ قدس مُسْتَقِیْمِ قَسَمْ بآفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین مبهوت و متحیر شد بقسمیکه از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و اسرار را بصدق مبین و حقّ یقین اظهار نماید و با یک لسانی به بیان آید و لثالی رحمانی را از صدف صمت بیرون آورد و لیسَ هذا عَلَی اللّهِ بَعَزِیزِ باری ختم اسرار را ید مختار گشود و لکن لا یعقل الا العاقلون بَلِ الْمُنْقَطِعُونَ تا آنکه نیر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بیروح و پزمرده بلکه مفقود و مرده حرفی از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهود نه لهذا این بنده فانی در مراقبت امر الله و ارتفاع او بقسمی قیام نمود که گویا قیامت مجدداً قائم شد چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود بارتفاعیکه جمیع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند ای مریم قیام این عبد در مقابل اعداء از جمیع فرق و قبایل سبب ازدیاد حسد اعدا شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه کَذَلِکَ قُدِّرَ مِنْ لَدُنْ عَزِیزِ قَدِیْرِ

ای مریم قلم قدم میفرماید که از اعظم امور تطهیر قلب است از کلّ ما سوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس شوی ای مریم از تقیید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو دل را از دنیا و آنچه در اوست بردار تا بسطاطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوّت انقطاع حجاب وهم را خرق کن و در مکن قدس یقین درآی مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود و لکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربّانیّه و غصن سدره عرّ و وحدانیّه منصرف منما ملاحظه در بحر نما که در محلّ خود بسطاطان وقار و سکون ساکن و مستریحست و لکن از هبوب نسیم اراده محبوب بیزوال أمثال و أشكال لا یحصی بر وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف مشاهده میشوند و حال جمیع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحر البحار که از هر حرکت او آیات مختار ظاهر محبوب گشته اند ای مریم با نفس رحمان مؤانس شو و از مجالست و مجانست شیطان در حفظ عصمت منّان مقرر گیر که شاید ید الطاف الهی تو را از مسالک نفسانی بفضای عرّ ابهائی کشاند

ای مریم از اضلال فانیّه بمس عرّ باقیه راجع شو وجود جمیع اضلال بوجود شمس باقی و متحرک بقسمی که اگر در آتی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فانیّه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مریم قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نه بینی و در جمیع اشیاء آثار حزن ملاحظه نمائی فسوف تَضَعُ اَنَامِلَ الْحَسْرَةِ بَیْنَ اَنْیَابِکُمْ و لَنْ تَجِدُوا الْغُلَامَ و لَوْ تَجَسَّسُوا فِی اَقْطَارِ السَّمَوَاتِ و الْاَرْضِ و کَذَلِکَ نَزَّلَ الْاَمْرَ مِنْ مَلَكُوتِ عَزِّ عَلِیَّ بلی زود

است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تفحص نماید و بلقاي غلام
فائز نشود باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از مابین یا جوج نموده مُتَفَرِّدٌ از کلّ جز نسوانی
که لا بدّ باید با عبد باشند حتیّ خدمه حرم را هم همراه نمیرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید در
حالتیکه معینم قطرات دموع من است و مصاحبم زفرات قلب و اینسم قلمم و مونسّم جمالم و جُندم تو کلم و حزم
اعتمادم کذلک اَلْقَيْنَا عَلَیْکِ مِنْ أَسْرَارِ الْأَمْرِ لِتَكُونَنَّ مِنَ الْعَارِفِينَ

ای مریم جمع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که بهیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیّت خود
گریسته باری این جان و سر را فی اَزَلِ الْأَزَالِ در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکریم
وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در دست شمر وقتی در نارم انداختند و وقتی در هوایم معلق آویختند و
کذلک فَعَلُوا بِنَا الْمُشْرُکُونَ

باری ای مریم این لوح را بناله بدیعیّه و گریه ربیعیّه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحه نوحه نمائی و در
حزن با جمال قدم شریک باشی و دیگر آنکه چون جناب بابا در سنه اولیّه در حضور بودند بر بعضی از امور
مطلّعونداً إنشاء الله روح القدس صدق و یقین بر لسان او نطق مینماید و بر شخی از قَضِیَّه غلام عالم میشوید حسنی
خانم و صبغری خانم را ذا کریم.